**باسمه تعالی**

[انتهای وقت نماز ظهر و عصر(استتار قرص یا ذهاب حمره مشرقیه) 1](#_Toc473637953)

[تعارض روایات 2](#_Toc473637954)

[***جمع محقق همدانی ره (حکومت طائفه ثانیه بر طائفه أول)*** 2](#_Toc473637955)

[عدم جریان این جمع در برخی روایات 3](#_Toc473637956)

[حمل روایات غیر قابل توجیه بر تقیّه 3](#_Toc473637957)

[شواهد حمل برتقیّه 3](#_Toc473637958)

[مرسله علی بن حکم (سؤال از أمر واضح) 3](#_Toc473637959)

[أمالی صدوق 3](#_Toc473637960)

[روایت عبدالله بن وضّاح (تعبیر به الحائطه لدینک) 4](#_Toc473637961)

[حمل طائفه أولی بر تقیّه بدون توجّه به معارضه (عدم جریان أصاله الجدّ با وجود من یتّقی منه) 5](#_Toc473637962)

[**مناقشه در کلمات محقّق همدانی** 6](#_Toc473637963)

[***جمع مرحوم خویی*** 7](#_Toc473637964)

[مناقشه در روایات طائفه ثانیه 7](#_Toc473637965)

[روایت أولی مرسله ابن أبی عمیر 7](#_Toc473637966)

[مناقشه سندی (سهل بن زیاد و مرسله بودن) 7](#_Toc473637967)

[مناقشه أول در دلالت(خلاف وجدان بودن مضمون روایت) 8](#_Toc473637968)

[جواب از مناقشه دلالی 8](#_Toc473637969)

[مناقشه دوم در دلالت 9](#_Toc473637970)

[جواب 9](#_Toc473637971)

[نتیجه بحث از روایت أول 9](#_Toc473637972)

**موضوع**: کتاب الصلاۀ/اوقات فرائض /محقِّق غروب شمس/مقتضای جمع بین روایات

**خلاصه مباحث گذشته:**

## انتهای وقت نماز ظهر و عصر(استتار قرص یا ذهاب حمره مشرقیه)

بحث در این بود که انتهای وقت نماز ظهر و عصر استتار قرص خورشید است یا زوال حمره مشرقیه است. این بحث در ابتدای نماز مغرب و نیز در انتهای وجوب صوم هم تأثیر دارد.

عرض کردیم مشهور قائل اند که انتهای وقت نماز ظهر و عصر زوال حمره مشرقیه است ولی نظری وجود دارد که آقای خویی می فرماید آن هم مشهور بوده ولی أقلّ شهرۀً بوده است که معیار استتار قرص خورشید است. و استتار بین یک ربع تا بیست دقیقه زودتر از زوال حمره مشرقیه محقّق می شود.

## تعارض روایات

**منشأ اختلاف، وجود دو طائفه از روایات بود:** طائفه أولی ظاهر و برخی نص بود که استتار قرص کافی است. و مفاد طائفه ثانیه این است که باید زوال حمره مشرقیّه بشود.

**کلام سه نفر از علماء را در جمع بین دو طائفه نقل کنیم:**

***جمع محقق همدانی ره (حکومت طائفه ثانیه بر طائفه أول)***

نظر محقّق همدانی موافق مشهور است که باید زوال حمره مشرقیه شود.

**محقق همدانی ره فرموده است**: انکار این که ظاهر لفظ غروب در روایات، استتار قرص خورشید از افق است، مجازفه است. ولی این أخبار نص نیست و قابل حمل است. و شارع در طائفه ثانیه فرموده است که مراد از غروب شمس، معنای عرفی غروب یعنی استتار قرص نیست:

**غروب شمس مراتبی دارد:** یک مرتبه آن این است که خورشید از چشم پنهان شود که مرتبه عرفی غروب است. و مرتبه عالیه آن این است که خورشید دیگر بر جوّ زمین هم نتابد. و شارع در طائفه دوم گفته است که مراد من از غروب خورشید، این مرتبه عالیه است و باید سرخی در جانب شرق از بین برود تا صدق کند که خورشید از شرق و غرب این منطقه غائب شده است. و حکمت قرار دادن این مرتبه از غروب شمس به عنوان معیار، این است که خیلی پیش می آید که مردم اشتباه می کنند و فکر می کنند استتار قرص صورت گرفته است مثلاً هوا ابری است و یا خورشید پشت کوه رفته است. ولی زوال حمره مشرقیّه علامت قطعیه بر استتار قرص است. لذا شارع معیار را زوال حمره مشرقیه قرار داده است.

### عدم جریان این جمع در برخی روایات

**ایشان فرموده است:** این جمع عرفی در برخی از روایات جاری نمی شود: در برخی روایات تعبیر به «***أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ وَقْتِ الْمَغْرِبِ فَقَالَ إِذَا غَابَ كُرْسِيُّهَا- قُلْتُ وَ مَا كُرْسِيُّهَا قَالَ قُرْصُهَا- فَقُلْتُ مَتَى يَغِيبُ قُرْصُهَا قَالَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهِ فَلَمْ تَرَهُ.***[[1]](#footnote-1)» که کالنص در این است که خود خورشید غائب شود و حمل بر مرتبه عالیه از غروب شمس، عرفاً بعید است.

### حمل روایات غیر قابل توجیه بر تقیّه

**ایشان فرموده است**: برای این دسته از روایات توجیه دیگری داریم و آن حمل بر تقیّه است: برای عامّه طبق أخباری که به آن ها رسیده بود واضح بود که پیامبر هنگام غروب خورشید نماز مغرب را می خواند و آن قدر واضح بود که قدح در این مطلب سخت تر از این بود که در خلفاء قدح شود و لذا امام علیه السلام تقیّه کرده اند.

**ایشان شواهدی را برای حمل بر تقیّه ذکر می کنند:**

#### شواهد حمل برتقیّه

#### مرسله علی بن حکم (سؤال از أمر واضح)

روایت «***أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ وَقْتِ الْمَغْرِبِ فَقَالَ إِذَا غَابَ كُرْسِيُّهَا- قُلْتُ وَ مَا كُرْسِيُّهَا قَالَ قُرْصُهَا- فَقُلْتُ مَتَى يَغِيبُ قُرْصُهَا قَالَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهِ فَلَمْ تَرَهُ.***[[2]](#footnote-2)» یکی از شواهد تقیّه است:

زیرا خود سائل سؤال را تکرار کرد و با این که غائب شدن قرص خورشید واضح است ولی باز سؤال می کند که غائب شدن قرص چه زمانی است. و این نشان می دهد که ابهامی در مسأله به خاطر این اختلاف فقهی ائمه با عامه، ایجاد شده بود لذا سؤال کرد. و اگر این ابهام نبود معنا نداشت که سؤال کند کی خورشید غائب می شود و معنای غائب شدن قرص چیست. یعنی ذهنیّت و زمینه ابهام برای سائل به وجود آمده بود و نشانگر جوّ اختلافی است که این گونه سؤال می کند.

#### أمالی صدوق

**شاهد دیگر روایت أمالی صدوق است:**

أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ أَبَانِ بْنِ أَرْقَمَ وَ غَيْرِهِمْ ***قَالُوا أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِوَادِي الْأَخْضَرِ إِذَا نَحْنُ بِرَجُلٍ يُصَلِّي وَ نَحْنُ نَنْظُرُ إِلَى شُعَاعِ الشَّمْسِ- فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا فَجَعَلَ يُصَلِّي- وَ نَحْنُ نَدْعُو عَلَيْهِ (حَتَّى صَلَّى رَكْعَةً وَ نَحْنُ نَدْعُو عَلَيْهِ) وَ نَقُولُ هَذَا مِنْ شَبَابِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ- فَلَمَّا أَتَيْنَاهُ إِذَا هُوَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع فَنَزَلْنَا فَصَلَّيْنَا مَعَهُ وَ قَدْ فَاتَتْنَا رَكْعَةٌ- فَلَمَّا قَضَيْنَا الصَّلَاةَ قُمْنَا إِلَيْهِ- فَقُلْنَا جُعِلْنَا فِدَاكَ هَذِهِ السَّاعَةَ تُصَلِّي- فَقَالَ إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ الْوَقْتُ***.[[3]](#footnote-3)

أبان و دوستانش می گویند از مکه گذشتیم و به وادی أخضر رسیدیم و دیدیم شخصی نماز مغرب می خواند در حالی که شعاع شمس در افق بود هر چند خورشید غائب شده بود. و نحن ندعو علیه ظاهراً به این معنا است که دعا می کردیم خدا هدایتش کند و می گفتیم حتماً این مرد، جوانی از أهالی مدینه است که ولایت أهل بیت را ندارد و تابع مخالفین است. وقتی که به او رسیدیم دیدیم که امام صادق علیه السلام است. تعجّب کردیم و سریع پیاده شدیم و اقتدا کردیم و یک رکعت از ما فوت شد. وقتی نماز را تمام کردیم گفتیم: فدایت شویم آیا در این زمان نماز می خوانی؟ آخه حالا وقت نماز مغرب است؟! حضرت فرمود وقتی خورشید غائب شود وقت داخل می شود.

**این روایت نشان می دهد که:** جوّ شیعی نمی پذیرفت که یک شیعه مقارن غروب آفتاب و استتار قرص نماز بخواند. ولی باز حضرت تقیّه کرد که با غروب خورشید وقت داخل می شود.

**ایشان می گوید:** جوّ شیعه را ببینید که آن قدر سنگین است که وقتی می بینند کسی با غروب خورشید نماز می خواند دست به نفرین بر می دارد(حال ما احتراماً گفتیم نفرینش این بود که دعا می کند خدا هدایتش کند). آیا این جوّ را غیر از ائمه به وجود آورده بودند. لذا این قرینه می شود که این روایاتی که می گوید با غروب شمس وقت مغرب داخل می شود، حمل بر تقیّه شود.

#### روایت عبدالله بن وضّاح (تعبیر به الحائطه لدینک)

**شاهد دیگر روایت عبدالله بن وضّاح است:**

***كتبت الى العبد الصالح (عليه السلام) يتوارى القرص ويقبل الليل ثم يزيد الليل ارتفاعا وتستتر عنا الشمس وترتفع فوق الليل (هكذا في الاستبصار وفي الوسائل، ولكن في التهذيب: فوق الجبل) حمرة ويؤذن عندنا المؤذنون فأصلي حينئذ وأفطر إن كنت صائما أو أنتظر حتى تذهب الحمرة التي فوق الليل (هكذا في الاستبصار وفي الوسائل، ولكن في التهذيب: فوق الجبل)، فكتب إلي أرى لك أن تنتظر حتى تذهب الحمرة وتأخذ بالحائطة لدينك***([[4]](#footnote-4)).

روشن است که حضرت ذهاب حمره مشرقیّه را معیار قرار داد. و تعبیر «الحائطۀ لدینک» نشانگر جوّ تقیّه ای است. جوّ به گونه ای بوده است که حضرت نمی توانسته است حکم واقعی را واضح بیان کنند وگرنه معنا ندارد امام علیه السلام بحث از احتیاط در شبهه حکمیه کنند. معلوم می شود که حضرت می خواهند با کمترین محذور و با بیانی لطیف که اصطکاکی با عامّه ایجاد نکند می خواهد حکم واقعی را بیان کند.

### حمل طائفه أولی بر تقیّه بدون توجّه به معارضه (عدم جریان أصاله الجدّ با وجود من یتّقی منه)

**بعد ایشان فرموده است:** غیر از این که مقتضای جمع عرفی بین این دو طائفه این است که طائفه أولی را در مواردی که قابل جمع عرفی نیست حمل بر تقیّه کنیم می گوییم: حتّی اگر طائفه أولی به تنهایی بود و طائفه ثانیه نبود تا با آن معارضه کند باز أصالۀ الجدّ در طائفه أولی جاری نبود زیرا أصالۀ الجدّ با وجود من یتّقی منه جاری نمی شود. در جایی که محلّ تقیّه است أصالۀ الجدّ جریان ندارد.

**بنده مثالی بزنم**: سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ‌ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ***دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ بِالْحِيرَةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الصِّيَامِ الْيَوْمَ فَقُلْتُ ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا وَ إِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا فَقَالَ يَا غُلَامُ عَلَيَّ بِالْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ اللَّهِ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْماً وَ قَضَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ.[[5]](#footnote-5)***

امام علیه السلام پیش خلیفه عباسی تشریف بردند و خلیفه پرسید که امروز را چه می کنی؟ حال یوم الشکّ بوده یا روز آخر ماه رمضان بوده (که مشهور این احتمال دوم را می گویند) مهم نیست در هر صورت خلیفه عباسی آن روز را عید إعلام کرده بود. خلیفه عباسی که از هلال ماه سؤال کرد حضرت فرمود ذاک إلی الإمام ان شئت صمنا و إن أفطرت أفطرنا: که نمی توان در این أصالۀ الجدّ را جاری کرد هر چند ذیل روایت که قرینه بر تقیّه است برای غلام بیان نمی شد. وقتی ظالم در مقابل است و اگر سخن حقّ بگویی گردنت را می زند دیگر در سیره عقلائیه جای اجرای أصالۀ الجدّ نیست.

**ایشان می گوید:** عامّه تحمّل نمی کردند که کسی بگوید نمی شود نماز مغرب را موقع استتار قرص خواند و با وجود این جوّ سنگین از امام سؤال می کنند لذا أصالۀ الجدّ در کلام امام علیه السلام جاری نمی شود.

**مثالی دیگر عرض کنیم:** فرض کنید در مکّه و مدینه کسانی که آمرین به منکر و ناهین از معروف اند و مزدور اند اگر از شما سؤال کنند که چرا فلان کس را لعن می کنید بعد شما بگویید که نه ما لعن نمی کنیم. این جا أصالۀ الجدّ جاری نمی شود و هیچ عاقلی این جا حرفی نمی زند که برای خود و دیگران مشکل ایجاد کند.

خود این که ائمه در طائفه ثانیه حدّ غروب را زوال حمره مشرقیه قرار داده اند مثل روایت برید، مدارا با عامّه است و مستقیم با أحادیث پیامبر خدا که عامّه نقل می کردند تعارض و اصطکاک ندارد.

این محصّل فرمایش محقّق همدانی است.

**مناقشه در کلمات محقّق همدانی**

فعلاً مناقشات تفصیلی را بیان نمی کنیم و بعداً ذکر می کنیم. تنها این مناقشه را بیان کنیم که:

این که ایشان گفت: اگر ما بودیم و روایات طائفه أولی، أصالۀ الجدّ را جاری نمی کردیم؛

این مطلب در جایی است که از امام سؤال کنند و امام مجبور به جواب دادن باشد نه در جایی که حضرت ابتدای به ساکن مطلبی را بیان می کند. و برخی از روایات ابتدای به ساکن بوده است:

مثل صحيحة عبد اللّه بن سنان عن أبي عبد اللّه عليه السّلام، قال: ***سمعته يقول: وقت المغرب إذا غربت الشمس فغاب قرصها***[[6]](#footnote-6)

**و** صحيحة زرارة عن أبي جعفر عليه السّلام قال: ***إذا زالت الشمس دخل الوقتان: الظهر و العصر، و إذا غابت الشمس دخل الوقتان: المغرب و العشاء***[[7]](#footnote-7).

**و مثل** رواية محمد بن عيسى عن يونس عن يزيد بن خليفة، قال: ***قلت لأبي عبد اللّه (عليه السلام) إنّ عمر بن حنظلة‌ أتانا عنك بوقت، فقال أبو عبد اللّه (عليه السّلام) إذا لا يكذب علينا قلت: قال: وقت المغرب إذا غاب القرص إلّا أنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كان إذا جدّ به السير أخّر المغرب و يجمع بينها و بين العشاء، فقال: صدق***[[8]](#footnote-8) و یزید بن خلیفه که از شیعیان خالص بوده است.

و مثل صحیحه صفوان (***قلت لأبي عبد اللّه (عليه السلام): إن معي شبه الكرش المنشور فأُؤخر صلاة المغرب حتى عند غيبوبة الشفق ثم أُصليهما جميعاً يكون ذلك أرفق بي، فقال: إذا غاب القرص فصل المغرب فإنما أنت و مالك للّه***[[9]](#footnote-9)***)*** آیا امام مجبور بود این گونه صحبت کند. می توانست بگوید: لاتؤخّر صلاۀ المغرب و چه لزومی داشت که بگوید: اذا غاب القرص فصلّ المغرب.و الضرورات تتقدّر بقدرها. این که از باب مرجّحات باب تعارض حمل بر تقیه کنیم بحثی نیست. ولی شما می گویید که اگر معارض هم نبود حمل بر تقیّه می شد و ما به این حرف اشکال می کنیم.

أما جمع ایشان را در انتهای بحث بررسی می کنیم.

***جمع مرحوم خویی***

مرحوم خویی با این که شدیداً به نظرات محقّق همدانی عنایت دارد و می گوید کلمات ایشان مشکلات زیادی را حلّ می کند ولی در این جا نظری بر خلاف ایشان داده اند:

## مناقشه در روایات طائفه ثانیه

**مرحوم خویی تک تک روایات طائفه ثانیه را بررسی کرده اند:**

### روایت أولی مرسله ابن أبی عمیر

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ***وَقْتُ سُقُوطِ الْقُرْصِ وَ وُجُوبِ الْإِفْطَارِ مِنَ الصِّيَامِ- أَنْ تَقُومَ بِحِذَاءِ الْقِبْلَةِ وَ تَتَفَقَّدَ الْحُمْرَةَ- الَّتِي تَرْتَفِعُ مِنَ الْمَشْرِقِ- فَإِذَا جَازَتْ قِمَّةَ الرَّأْسِ إِلَى نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ- فَقَدْ وَجَبَ الْإِفْطَارُ وَ سَقَطَ الْقُرْصُ.***[[10]](#footnote-10)

**ایشان فرموده است:**

### مناقشه سندی (سهل بن زیاد و مرسله بودن)

أولاً سند روایت ضعیف است و ما نتوانستیم سهل بن زیاد را توثیق کنیم. و مرسله هم هست بلکه مرسله نیست و راوی بعدی اسم او را ذکر نکرده است و ابن أبی عمیر اسم آن را گفت. آقای خویی نظر خودش را با نظر امام اشتباه گرفته است. امام قدس سره می گوید من تنها مراسیل ابن أبی عمیر را قبول دارم زیرا حرف شیخ در عدّه ناشی از اجتهاد در کلام کشّی در أصحاب اجماع است و مهم کلام نجاشی است که سکن الأصحاب إلی مراسیله، و عمن ذکره مراسیل دیگری است. ولی آقای خویی که قبول ندارد که بین مراسیل و مسانید فرق دارد. ایشان هر چند منکر توثیق عام در مشایخ ابن أبی عمیر چه در مراسیل و چه در مسانید، است ولی دلیل بر توثیق عام را کلام شیخ طوسی در عدّه می داند: لایروون و لایرسلون إلا عن ثقه. لذا این که بگوییم مرسل نیست و مسند است که طبق نظر شما فرق نمی کند.

آقای زنجانی طبعاً دو اشکال را قبول نمی کنند زیرا: سهل بن زیاد را توثیق می کنند و مشایخ ابن أبی عمیر را ثقات می دانند.

### مناقشه أول در دلالت(خلاف وجدان بودن مضمون روایت)

**آقای خویی فرموده اند:** أولاً مضمون در روایت ابن أبی عمیر خلاف وجدان است:

قبل از زوال حمره مشرقیه به افق نگاه کنید. در مشرق یک سرخی وجود دارد و آرام آرام کم می شود تا از بین می رود و هیچ گاه این سرخی از بالای سر ردّ نمی شود. بله سرخی در مشرق تمام می شود و در مغرب به وجود می آید. لذا قطع به بطلان مضمون این روایت داریم و به حدیثی که قطع به بطلان مضمونش داریم نمی توانیم عمل کنیم.

**آقای خویی این مطلب را در مواردی تطبیق کرده اند**: مثلاً در باب دیات مشهور می گویند قطع بیضه ی چپ دو سوم دیه دارد و قطع بیضه ی راست یک سوم دیه دارد. و مستند آن روایتی است که می گوید اسپرم و ولد از بیضه ی چپ است. آقای خویی می فرماید قطعاً مضمون این حدیث باطل است و از لحاظ علمی خلافش ثابت شده است. لذا می فرماید دیه بیضه چپ هم یک سوم است.

#### جواب از مناقشه دلالی

**أولاً:** ما احساس نمی کنیم که حمره از بالای سر عبور نمی کند، ولی برهان علمی همین را می گوید که سرخی هنگام غروب در مشرق است و هر چه خورشید از افق پایین می رود سرخی مشرق جلو تر می آید و به جای آن سیاهی می آید زیرا دیگر نور نمی تابد. و این که ما سرخی را نمی بینیم به این خاطر است که نور انعکاس پیدا نمی کند تا ما ببینیم ولی نور بر جوّ زمین می تابد و سرخی ناشی از عامل مجهولی نیست و ناشی از تابش نور خورشید است.

**ثانیاً:** این بیان یک بیان مسامحی است: همین که سرخی در جانب مشرق تمام شد و در جانب مغرب به وجود آمد عرف چنین تعبیری می کند و بیان عرفی مسامحی است که خورشید از این طرف به آن طرف رفت. و این مقدار بیان مسامحی در روایات وجود دارد. و دلیل نمی شود که روایت را طرح کنیم.

### مناقشه دوم در دلالت

مرحوم خویی می فرماید: «اذا سقط القرص» به این معنا است که از دید پنهان شود که قبل از ذهاب حمره پنهان شده است. و اگر معنای دیگری دارد که إحاله به مجهول است.

#### جواب

امام علیه السلام توضیح داد که سقوط قرص یک مرتبه عرفیه دارد که با استتار قرص حاصل می شود و یک مرتبه عالیه دارد که ما این را اعتبار کردیم و این مرتبه با ذهاب حمره حاصل می شود و ما این را سقوط قرص می دانیم.

### نتیجه بحث از روایت أول

لذا به نظر ما هم دلالت روایت تمام است و هم سند روایت تمام است اگر سهل بن زیاد توثیق شود و مرسلات و مسانید ابن أبی عمیر درست شود کما هو الصحیح.

1. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 181‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 181‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 180‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل الشيعة ج‌10 ص 124 [↑](#footnote-ref-4)
5. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‌4، ص: 82‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. - وسائل الشيعة ج4ص 178 [↑](#footnote-ref-6)
7. - وسائل الشيعة ج4ص 125 [↑](#footnote-ref-7)
8. - وسائل الشيعة ج4ص 133 [↑](#footnote-ref-8)
9. - وسائل الشيعة ج4ص 193 [↑](#footnote-ref-9)
10. وسائل الشيعة، ج‌10، ص: 124‌ [↑](#footnote-ref-10)